

تیمور تاش در زندان

دوست فاضل خوشنویس و ادیب آقای محمد علی سلطانی (کرمانشاهی) بخشی از خاطرات پدرش مرحوم محمد طاهر سلطانی را که در سالهای ۱۳۱۰ تا ۱۳۴۰ در زندان قصر زندانی بوده است برای چاپ فرستاده و آن قسمت مرتبط است با احوال تیمورتاش در زندان. خانواده سلطانی از سلسله حکام گورانی میرضیاءالدینی‌اند.

چاپ این یادداشت به مناسبت آن است که اطلاعاتی را از وضع زندان و وضع روحی زندانی را در بردارد و سالها سال پیش ازین روزگار نگارش یافته است. اما نمی‌دانیم امکان آن بوده است که وافور برای زندانی، آن هم تیمورتاش ببرند! آیا درست است؟

آینده

• • •

سردار معظم خراسانی، خان ندوینی، حضرت اشرف به قبول اروپاییان و الاحضرت تیمورتاش نیز به قصر قجر نزول اجلال فرمودند و فرود آمدند. ابتدا صحن حیاط قرنطینه را برایشان تخلیه کرده چادری زدند. یت دست مبلمان، یک تکه قالی، میز، چعبه آواز، تخته نرد، وسایل مکان محبس ایشان را تشکیل می‌داد. خانم وکیل و عیالشان از درب مخصوص به دیدنشان می‌آمدند و غذا و سیگار و... برایشان به‌حد وفور آورده می‌شد. مأمورین زندان از رئیس تا پاسبانه‌ها نسبت به ایشان احترامات لازمه نظامی را مرعی میداشتند. پس از مدتی یک روز رئیس زندان سرهنگ مصطفی خان راسخ آمد و به من که سرپرست کافه و کارخانجات زندان بودم گفت سلطانی با امتت بیا. من هم با چند نفری که حاضر بودند به دنبال او به راه افتادیم. بدون احترامات قبلی یگراست به سراغ تیمورتاش رفت و با حذف القاب و عناوین به او گفت آقای تیمورتاش به دستور ریاست شهرداری (آیرم) باید جای شما را تغییر دهیم و وسایل را هم تحویل انبار زندان نمایم. به اشاره رئیس زندان شروع به صورت برداری اثاثیه کردم. تیمورتاش سر پا ایستاده بود. افراد مشغول جمع‌آوری اثاثیه شدند. چنان تصور می‌کردی به صورتش کاسه‌ای «مرکورگروم» ریخته‌ای. از فرط برافروختگی پست و بلندی گوشه‌هایش معلوم نبود و از عصبانیت می‌لرزید. زمانی که فقط فرش ماند که جابجا شود رئیس زندان گفت اثاثیه را که بردند بده یک دست لباس زندانی برایش بیاورند. زیرا تا آن لحظه لباسش شخصی بود که شامل رب دوشامیر ترمه [بود] و چون آنرا از تن در آورد پیراهنی حریر تا زانو به شیوه خوانین مشهد برتن داشت. بزرگترین اندازه لباس را از انبار آورده بودند. گفت این تنگ است. رئیس زندان گفت عیب ندارد بیوش، فردادوتایش

را برایت یکی می‌کنم. با عصبانیت تمام مانند آخر شبهای دوران اقتدارش دست به‌بند شلووار نهاد و لخت، مادرزاد شده و شلووار تنگ را پوشید و کت پیژامه زندانی را روی دوش انداخت. به اتفاق رئیس زندان او را به حبس نمرهٔ يك بردیم.

حبس نمرهٔ يك، سلولی انفرادی بود که تخت پوشیده‌ای در آنجا گذاشته، تشک روی تخت از فرط چرک و کثافت نه نوع جنس و نه رنگش معلوم نبود. مستراحش هم داخل خودش بود. درب سلول سوراخی داشت که بادیه‌ای از آن عبور می‌کرد برای دادن غذا به زندانی، و تنها روزی قریب یکساعت حق خروج از سلول به زندانی می‌دادند و ملاقات هم ممنوع بود. پس از جایگزینی تیمورتاش در سلول و گذاشتن کلید دار و قفل درب به دفتر زندان بازگشتیم.

رئیس زندان گفت امروز حضرت اشرف ریاست شهربانی کل آیرم برای گزارش به ملاقات اعلیحضرت رفته ایشان جوایز احوال تیمورتاش شده، به عرض رسانده‌اند که در حیاط بهداری زندان به او جا داده‌ایم. شاه فرموده‌اند مگر مریض است. در جواب گفته‌اند که خیر آنجا راحت تر است. اعلیحضرت برافروخته شده‌اند و فرموده‌اند مگر هنوز از او می‌ترسید. برو هرکاری که با آن آفتابه‌زدما می‌کنید تو پدرسوخته با آن پدرسوخته بکنید. برو. او هم حالا دستور صادر کرد که تیمورتاش را به زندان نمرهٔ يك منتقل کنید. به هر حال کاملاً آگاه باش که در مراقبت او بسیار تاکید کرده‌اند حتی مأمورین نظامی زندان که به‌خارج از زندان رفت و آمده دارند حق تماس با او را ندارند. شما موظف هستید که برنامهٔ تغذیه او را طبق سایر زندانها که توسط مأمورین زندان انجام می‌شود به‌عهده بگیرید و با او هم اصلاً صحبت نکنید. تنها غذایی را بدهید و بس. چایی هم مانند سایر زندانها دو استکان چای و چهار حبه قند. ما هم کارمان را شروع کردیم. ده، پانزده روز به همین منوال گذشت. چند روزی بود که تیمورتاش هنگامی که غذایی را می‌بردم سئوال می‌کرد که جوان ترا به‌خدا کجائی هستی، و من جواب نمی‌دادم. عاقبت روزی در حالیکه چای‌گذاری را برایش بردم میج‌داستم را گرفت و باندازه‌ای اصرار کرد و سوگندم داد که به سخن آمدم و مجبور شدم در مقام جواب برآیم. گفتم فعلاً اینجائی هستیم که در اوج قدرتت با رضاشاه برای باز دیده این جهنم آمده بودی. شاه گفته بود به‌نظر تو این زندان چه عیبی دارد. فرموده بودید تنها عیبی که دارد این است که کمر پنجره‌هایش کوتاه است و مشرف به حیاط می‌باشد. زندانی می‌تواند حیاط زندان را ببیند. اگر اجازه بفرمائید دوسه آجر کمر پنجره‌ها را بالا بیاورند.

غم زیردستان نخوردی زینهار نترسیدی از زبردستی روزگار

قبلاً هم اهل آنجا بودم که احمد آقا خان سپهبد به‌شما پیشنهاد کرده بود که زندانیان کرد را هر کدام در مناطق خود گچ بگیرند. با هم توافق کرده بودید

برای اجازه نهائی به اطلاع رضاشاه رسانیده بودید اجازه نداده بود من از آنها هستم. گفت حالا هر چه بود گذشته ترا به خدا و شرافت انسانیت و غیرت کردیتت یک خوراک سیر و یک تریاک سیر به من بده. اگر از این بندرها شدم من بمانم و تو و اگر آزاد نشدم پاداش از خدا و وجدانت بگیر.

به دفتر مدیر داخلی زندان رفتم. درخواست تیمورتاش را برایش گفتم و قصد خود را که می‌خواهم آنرا بجا آورم. در جواب گفت این حرف را زدی من نشنیدم دیگری از زیانت نشنود، زیانت را می‌برند. برو دم من. گفتم من قول داده‌ام بدون اطلاع تو کاری نکنم. حالا من به آگاهی شما رساندم. به خدا قسم اگر اعدامم بکنند این کار را می‌کنم. تیمورتاش با آن جلال و جبروت احتیاجش به یک وعده غذای درست و حسابی افتاده و التماس می‌کند. چه وجدانی است که توانایی برآورده کردن آنرا داشته باشد ولی مسامحه کند تو خود دانی. آمدم به آشپز زندان گفتم تصور کن رئیس شهربانی مهران زندان است (چون روزهایی که آیرم، با رضاشاه در کاخ سعدآباد ملاقات می‌کرد در بازگشت نهار را در زندان قصر می‌خورد و آشپز برایش سنگ تمام می‌گذاشت). چند رقم غذای مطبوع تهیه کن. چای مرتبی دم کردند. منقل و وافور و غذای تهیه شده را به یک دو نفر از کارگران کافه دادم به درب سلول بردند. خودم هم پنج تومان به کلیددار سلول دادم. قفل سلول را بازکرد به داخل سلول رفتم. یکی دو لقمه غذا خورد گفت فعلاً چندبستی تریاک بکشم که اشتهایم باز شود. من هم از ترس اینکه مبادا تریاک را بخورد خودم برایش می‌جسباندم و مابقی نزد خودم بود. چند بستنی کشیده، چایی خورد. باز شروع به خوردن کرد. پس از صرف غذا چندبست دیگر کشید. در این بین چگونگی دستگیری‌اش را سؤال کردم گفت: پس از بازگشت از سفر خارج از کشور برای بازپدیده و اسب‌دوانی به همراه رضاشاه به شمال رفتیم. البته در زمان بازگشت اتفاقاتی افتاده بود و اوضاع هم عوض شده. خودم هم حس می‌کردم. در شمال پس از اتمام کارهای روزانه با رضاشاه قدم می‌زدیم. او به من گفت من عادلیم یا انوشیروان؟ من مقتدرم یا نادر؟ گفت من هم درخوف و رجا ماندم. اگر بگویم تو مبالغه کرده‌ام و اگر بگویم آنها که نمی‌شود. گفتم چه عرض کنم. خودش گفت من. بگو چرا؟ گفتم چرا قربان؟ گفت به خاطر آنکه انوشیروان وزیر و مشاور داشت چون بودرجمهر و نادر وزیر و مشاور داشت چون میرزا مهدی‌خان. من وزیر و مشاور دارم مانند تو پدرسوخته که... این فلان فلان شده را ببرید! مرا به سوی تهران حرکت دادند و عاقبت به زندان قصر آوردند...*

چند روز که از این واقعه گذشت جای برای تیمورتاش بردم. نگهبان سلولش گفت حالش بد است. نزدیک نشوید. جای را برگردانید. به خاطر اینکه بعداً گزارش ندهد که جای برایم می‌آورده‌اند به نزد مدیر زندان رفتم گفتم

این آقا فریدا نگوید جای نیاورده‌اند. رفتم مأمور سلول گفت حالش بد است نمی‌تواند غذا بخورد. گفت بله حالش بد است. شب هم که شام بردم عودت داده شد. نگهبانش گفت مرده است - من هم به‌مدیر زندان اطلاع دادم گفتم فلانی درویش شد گفت خودت سلامت برو خرج گور و کفنش را سند کن بیار امضاء کنم. پولش را هم از صندوق خارج کن بده من فریدا که جمعه است ببریم شمیران خرج کنیم. من هم کارهایش را کردم.

سه‌دشربه تازه

صیغ

نشریه‌ای است ماهانه به قطع رحلی به مدیریت مه‌راب اکبری‌ان بیرم‌آبادی که تاکنون دو شماره آن نشر شده است. مطالب آن تماماً مرتبط است با فرهنگ و ادبیات و هنر ایران

در هر شماره از مجله معرفی نهادهای فرهنگی، گزارش مسائل فرهنگی مهم جاری، معرفی کتابهای سنگین و جدی مربوط به ایران و متون زبان فارسی از بخشهای مفید آگاهی آورنده است. دیگر بخشها به‌عرضه کردن مطالب فرهنگی با وجه پژوهشی اختصاص دارد.

کلیک

ماهنامه فرهنگی و هنری است به‌صاحب‌امتیازی کم‌سری حاج سیدجوادی و سردبیری علی دهباشی. کوشش شده است و می‌شود (سه‌شماره منتشر شده) که مطالب بیشتر نوشته باشد. همت و شوری که نشر مطالب مربوط به‌اصالت زبان فارسی درین مجله دیده می‌شود شایسته قدردانی است. مقاله‌های دیگر درباره نقاشی، نمایش، نقدکتاب، سینما، موسیقی است با مقداری شعر از معاصران و خاطرات ادبی و گفتگو.

صوفی

فصلنامه‌ای است به قطع رحلی کوچک که بر روی کاغذ خوب و با چاپ مرغوب توسط خانقاه نعمت‌اللهی درلندن چاپ می‌شود. سردبیر آن دکترعلیرضا نوربخش است و آثار اشرف دکتر جواد نوربخش در آن هویدا.

این مجله از پائیز ۱۳۶۷ آغاز و تاکنون پنج شماره آن نشر شده است. خانقاه مذکور هم‌زمان با انتشار صوفی فارسی مجله صوفی به زبان انگلیسی را هم با همان اسلوب و روش آغاز کرده است.

درین هردو مجله دوگونه مطالب تحقیقی و عمومی در شناساندن تصوف و احوال و افکار و عقاید طرائق صوفیه مشهور و شناخت منظومه‌ها و آثار عرفانی مندرج است. امیدست درین نخستین نشریه مستقل که به زبان فارسی برای نشر اطلاعات و رسائل عرفانی آغاز شده خوانندگان فارسی زبان از پژوهشهای تازه، مخصوصاً کار خاورشناسان برخوردار یابند.